# نگران قضاوت دیگران نیستم

## گفت‌وگو با محمدحسن شهسواری، نویسنده و منتقد ادبی

**پوریا میرآخورلی|** «شب ممکن» رمانی با مولفه‌های پست مدرن است که عدم قطعیت در آن نقش پررنگی دارد و در هر فصل مخاطب را غافلگیر می‌کند. این رمان در پنج فصل و در سال ۸۸ از سوی نشر چشمه منتشر شده است. هفته کتاب و مرور برترین رمان‌های دهه اخیر از محمدحسن شهسواری دعوت کردیم تا با حضور در روزنامه صبا درباره این رمان صحبت کنیم.

**رمان «شب ممکن» دومین رمان شما بعد از «پاگرد» است که با فاصله زمانی زیادی منتشر شد. دلیل این فاصله زمانی زیاد چه بود؟ در این سال‌ها هم به نظر می‌آید به دلیل این که کار انتخاب آثار و نقد انجام می‌دهید، چند سالی است که کتابی منتشر نکرده‌اید، دلیل این دور شدن‌ها از نوشتن چیست؟**

در آن زمان که دور شده بودم، به‌خاطر این که بلافاصله بعد از چاپ رمان «پاگرد» دختر اولم به دنیا آمد و همزمان کارشناسی ارشد قبول شدم که رشته‌ام «روش تحقیق» بود و استادهای درجه یکی داشتیم که خیلی از ما کار می‌کشیدند. بلافاصله نه ولی بعد از سه چهار سال دختر دومم به دنیا آمد. یک کارمند تمام وقت بودم و در دوجا کار می‌کردم و عملا برای نوشتن رمان تمرکز نداشتم و باعث شد فاصله خیلی زیاد هفت ساله‌ای بین دوتا کارم ایجاد شود که غیر مستقیم هم در رمان «پاگرد» به آن اشاره کرده‌ام.

**در سال‌های اخیر مسئول انتخاب آثار انتشارات نگاه بودید. این مسئولیت شما را از نوشتن دور نکرده‌است؟**

در سال‌های اخیر، بعد از رمان «شب ممکن» داستان بلند «شهربانو»، بعد کتاب «وقتی دلی» و بعد رمان «میم عزیز» را نوشتم که این آخری مجوز نگرفت و بعدش... در انتشارات نگاه زمان کمی و تقریبا پنج، شش ماه بودم.

**با آیین نوروزی، نویسنده یکی از کتاب‌هایی که شما در زمانی که مسئول انتخاب آثار نگاه بودید هم مصاحبه کردیم. در حال حاضر مسئول انتخاب آثار نشری هستید؟**

من داستان‌های آیین را در همشهری داستان خواندم و خیلی خوشم آمد. هرچه افتخار دارد برای خودش است، چون نویسنده درجه یکی است. من فقط از او خواهش کردم اگر می‌خواهد کتاب چاپ کند، به نشر نگاه بیاورد. در حال حاضر هم مسئول انتخاب آثار هیچ نشری نیستم.

**مصاحبه‌هایی هم شما با نویسندگان انجام می‌دهید که در فضای مجازی منتشر می‌شود.**

ما یک انجمنی به نام انجمن رمان ۵۱ داریم که من در بخش مصاحبه‌ها کمک می‌کنم. علت اصلی‌اش هم به دلیل تنبلی بود، چون یک سری رمان‌هایی بود که خواندم و اکثرشان شاگردهایم هستند و لزومی نداشت که برای مصاحبه دوباره رمان‌ها را بخوانم، راحت مصاحبه می‌کردم. تنها کار ژورنالیستی که در هفت هشت سال اخیر انجام داده‌ام همین بوده است، آن هم برای این که کار سختی نبود.

**شما در گفت‌وگو با نویسنده رمان «پیش از آب شدن برف‌ها» که شخصیت اصلی رمان هر وقت مشکلی برایش پیش می‌آید با خانواده‌اش مطرح می‌کند، گفته‌اید که: «وقتی این اثر را خواندم، گفتم نویسنده‌اش سر سفره پدر و مادرش بزرگ شده است». این یعنی ما وقتی در داستان یک نویسنده‌ای می‌بینیم که با خانواده‌اش مشکل دارد یعنی که سر سفره پدر و مادرش بزرگ نشده است؟ برای مثال: «مسافرت نوید» آیین نوروزی یا «قوچ» مهدی اسدزاده.**

اگر به آن معنا که دیگران سر سفره پدر و مادرشان بزرگ نشده‌اند، از تعداد معدودی که آن مصاحبه را خوانده‌اند، عذرخواهی می‌کنم. منظورم از آن حرف این است که در مصاحبه اخیرم با ستاره پارسا به آن اشاره کردم. یک پژوهشی دکتر شهشهانی -که مردم‌شناس است- در مورد آثار دهه شصتی‌ها انجام داده بود که قرار بود در هندوستان سخنرانی کند. گفته بود که: «عجیب است که من در آثار نسل‌های گذشته و ادبیاتی که در حد خودم خوانده‌ام، نسلی را ندیده‌ام که این قدر میهن و خانواده دشمن باشند» و در واقع داشت این موضوع را واکاوی می‌کرد که چرا در کتاب‌های این نسل این جوری است. در این رمان هم نه تنها با خانواده‌اش مشکلی نداشت بلکه مشکلاتی را که در بیرون برایش به وجود می‌آمد در خانواده مطرح می‌کرد. دکتر شهشهانی از لحاظ مردم‌شناسی می‌گفت، من از لحاظ دراماتیک می‌گویم. هر شخصیتی در برابر یک سری موانع قرار می‌گیرد. اگر بخواهیم خیلی ساده درامِ را تعریف کنیم، می‌گوییم: برخورد امیال و موانع قهرمان. در این نسل با توجه به آن پژوهش، از جمله بزرگ‌ترین موانع در برابر امیال قهرمان‌ها، خانواده و میهن است که در آن رمان این را نمی‌بینیم.

**این را می‌شود به تضاد میان سنت و مدرنیته تعبیر کرد؟**

حتما می‌شود تعبیر کرد.

**شما در انتهای مصاحبه با آنیتا یارمحمدی به کامنتی این گونه جواب داده‌اید که: «در دوره‌ای که همه نویسنده‌هایش از این حرف می‌زنند که فقط من خوبم و بقیه نمی‌فهمند این کتاب، رمان خوبی است» باید این حرف را یک جور کنایه به آثار دهه شصتی‌ها قلمداد کرد؟**

آن نکته که من در آن جا گفتم، در مورد آثارشان نبود. نقد روحیه خودشان بود. به درستی هم اعتقاد دارم که می‌گویند: فقط من خوبم و بقیه آه آه. پرخاشی که نویسنده‌های این نسل نسبت به یکدیگر و آثار دیگران دارند، یکی از دلایل کم‌اهمیتی است که در کنار ممیزی، کتاب نخواندن مردم و جذاب نبودن کتاب‌ها باعث ضربه زدن و عدم اقبال مخاطبان به ادبیات این نسل شده است. نویسنده‌های نسل ما هزار نفر خواننده دارند که نه بیشتر می‌شوند و نه کمتر پس جای نگرانی برای ما نیست. هر نویسنده‌ای رهبر فکری اطرافیان خودش است. همیشه همسرم از من می‌پرسد که چه کتابی بخوانم. نویسنده‌های دیگر هم همین طور هستند. پنج الی ۱۰ نفر اطراف هر نویسنده‌ای هستند که او به آن‌ها می‌گوید که چه کتابی بخوانند و بدانید که از خانه من تا ۵۰۰ خانه آن طرف‌تر کسی ادبیات داستانی نمی‌خواند که با توجه به تیراژ کتاب‌ها، طبیعی هم هست. بنابراین اگر من شروع به تخریب آثار هم‌نسلان خودم کنم، فاصله ۵۰۰ خانه به هزار خانه تبدیل می‌شود و این کار را بچه‌های نویسنده دارند با کارهای خودشان می‌کنند. من به عنوان مدافع کارهای این نسل می‌گویم: آن قدری که در افواه می‌گویند، کارهای این نسل بد نیست. سوال قبلی را به گردن می‌گیرم اما در این مورد می‌گویم که دوباره کامنت را بخوانید. شخصیت پرابلماتیک، شخصیتی است که با دیگران سر جنگ دارد و شخصیتی که با دیگران سر جنگ نداشته باشد که کاراکتر نیست.

**گفتید که من مدافع نسل دهه شصتی‌ها هستم. نظرتان درباره رمان‌هایشان چیست و در مقایسه با نسل خودتان چگونه است؟**

آن قدری که می‌گویند بد است، بد نیست و در رمان‌نویسی هم به لحاظ کمیت و هم کیفیت قطعا از نسل ما بهتر است. نسل ما که اصلا رمان‌نویس و رمان ندارد. از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه اول دهه ۵۰ که اصلا ۱۰ تا رمان شاخص هم نمی‌توان نام برد.

**فصل اول «شب ممکن» خیلی پر انرژی و خوب شروع می‌شود اما فصل‌های بعد آن ریتم و پویایی فصل اول را ندارد و آن جذابیت را از دست می‌دهد. فصل اول آن قدر جذاب است که کسی تا به حال به این فکر نکرده که ماشین شاسی بلند نمی‌تواند آینه بغل ماشین‌های دیگر را بزند. تعمدی در این گسست وجود دارد؟**

تعمد که بوده است. در مورد همین موضوع نظرات متفاوتی وجود دارد. اگر بخواهم به لحاظ ریاضی بگویم، ۴۰ درصد نظر شما را داشتند و می‌گفتند که فصل اول خوب و پرشتاب بود اما بعد کند می‌شود. حدود ۶۰ درصد هم برعکس این نظر را داشتند و می‌گفتند اگر ادامه رمان مثل فصل اول پیش می‌رفت، پاورقی بود. همه قدرت تو در فصل‌های بعدی است و اگر فصل‌های بعدی این فرم پاورقی گونه فصل اول را توجیه نمی‌کرد ما اصلا ادامه نمی‌دادیم. البته به غیر از فصل آخر که منتقد زیاد داشت و یا حتی دو فصل آخر که من به آن کاری ندارم.

**دوتا رمان اول شما، «پاگرد» و «شب ممکن» خیلی به سینما نزدیک است، داستان بلند «شهربانو» هم یک سال بعد از «شب ممکن» منتشر شد. چرا از «شهربانو» که یک اثر متوسط است، اقتباس شد ولی آن دو رمان اولتان که قابلیت‌های سینمایی بیشتری دارند و آثار قابل اعتناتری نسبت به «شهربانو» هستند، اقتباس نشد؟**

به خاطر مضمون است. نام نمی برم اما برای هردوی آن کارها، کارگردان‌های مطرحی تماس گرفتند و قصد کردند اما چون نشده، همه فکر می‌کنند که می‌خواهم برای خودم افتخار بخرم، به همین علت در مصاحبه نام نمی‌برم. به هرحال آن‌ها مجوز نمی‌گیرند. «پاگرد» را خبر دارم که در بخش اقتباس فارابی مطرح هم شده بود اما چه جوری می‌خواهند از آن کار اقتباس کنند با آن موضوع؟

**شما فکر نمی‌کنید که با اقتباس از «شهربانو» که یک اثر متوسط است، مورد قضاوت قرار بگیرید و یا با توجه به اندک بودن اقتباس از آثار ادبی، این اثر متوسط تبدیل به ویترینی برای قضاوت ادبیات داستانی ایران و اقتباس ادبی قرار بگیرد؟**

من نگران قضاوت در مورد خودم نیستم. آن کسی که می‌خواهد تحت تاثیر اقتباس قرار بگیرد، می‌تواند تحت تاثیر اقتباس خوب قرار بگیرد. اگر به‌خاطر کتاب من نمی‌خواهد اقتباس کند، این همه آثار عالی در عالم سینما وجود دارد. مساله اقتباس به همین سادگی نیست و هشت تا محور دارد. موانع بسیار زیادتری بر سر اقتباس داریم. ما به دلایل مختلف نمی‌توانیم از بهترین آثارمان اقتباس کنیم. یک دلیلش ممیزی است. ممیزی در رمان خیلی با سینما فرق می‌کند. رمان من مجوز گرفته اما نمی‌شود از آن اقتباس کرد. یکی بخشی از آن را هم شما اشاره کردید که نویسندگان، تغییرات را بر نمی‌تابند. در مورد مصطفی مستور من خبر دارم که از روی داستان «استخوان خوک و دست‌های جزامی» فیلمنامه‌ای اقتباس شد که محمد رحمانیان هم این اقتباس را انجام داد اما در نهایت مصطفی مستور از فیلمنامه راضی نبود و کار انجام نشد. کارگردان هم فکر می‌کند، سری را که درد نمی‌کند، چرا دستمال ببندد.

**از بهترین داستان‌های ما هم نمی‌شود اقتباس کرد.**

اولا، از داستان‌هایی که خیلی مبتنی بر ادبیات باشند نمی‌شود اقتباس‌های خوبی انجام داد. در همه جا دنیا هم از آثار ژانری اقتباس صورت می‌گیرد و نه آثار ادبی. نه این که از آثار ادبی نمی‌شود اقتباس انجام داد اما اقتباس‌های درجه یک براساس آثار ژانری است. شما هرکاری کنید از «پیرمرد و دریا» اثر اقتباسی خوبی در نمی‌آید. برای این که آن رمان همه اهمیتش به ادبیت متن است. همان طوری که از «بوف کور» هم اقتباس خوبی نمی‌شود انجام داد. در دهه ۶۰ میلادی، هیچکاک می‌خواسته «بوف کور» را کار کند. خوانده بود و علاقه‌مند بود که این کار را انجام دهد.

**این خبر متقن و قابل استناد است؟**

بله. در دهه ۶۰، آن‌هایی که مجله فیلم باز باشند، می‌توانند آدرس آن را به شما بگویند. الان آدرس آن را یادم نمی‌آید اما یقین دارم که به شما می‌گویم. دهه ۶۰ است یا اوایل دهه ۷۰، اما شماره‌اش را واقعا یادم نمی‌آید. خود هیچکاک هم یک جمله معروف دارد که می‌گوید: «از آثار خوب نمی‌شود، اقتباس کرد و باید اثر ادبی متوسط باشد که بتوان از آن یک اقتباس خوب انجام داد» و تندتر از آن را میلان کوندرا در رمان «جاودانگی» که درباره رمان می‌گوید: «...در نهایت رمان اثری است که نشود آن را به فیلم تبدیل کرد» و عکس آن را تارکوفسکی درباره سینما می‌گوید که من نقل به مضمون می‌کنم: «سینما هنری است که نشود آن را تعریف کرد» که آن هم در مجله فیلم خواندم که درباره فیلم «نوستالژیا» بود. بنابراین پایه و مایه اقتباس‌ها آثار ژانری هستند. در ایران ما آثار ژانری، قطعا نداریم، به غیر از دوتا ژانر رمانس خانوادگی و رمانس عاشقانه که من فکر می‌کنم از رمان «بامداد خمار» فتانه حاج سید جوادی بشود یک سریال درجه یک اقتباس کرد.

**تا آن جایی که من شنیده‌ام نویسنده‌ها اجازه نمی‌دهند.**

نه. اجازه نمی‌دهند. از «باغ مارشال» و «دالان بهشت» می‌شود یک سریال اقتباس کرد.

**«سهم من» هم این قابلیت را دارد که رمان دیگر همان نویسنده الان در حال اکران است. نکته جالب این است که پرینوش صنیعی یک رمان شاخص به نام «سهم من» دارد اما از «پدر آن دیگری»‌اش اقتباس شده است. انتخاب‌ها هم در اقتباس مهم هستند.**

شاید آن را هم خود نویسنده اجازه نداده یا شاید هم بعضی‌ها خواستند اقتباس کنند اما مجوز نگرفته‌اند. این‌ها را هم در نظر بگیرید چون یک بخش فمینیستی قوی دارد.

**چقدر داستان پلیسی داریم؟**

آمار دقیقی ندارم اما قبل از انقلاب ما امیر عشیری را داشتیم که رمان‌های ضد جاسوسی می‌نوشت. پرویز قاضی سعید هم ۱۰-۱۵ داستان داشت. همه انواع پلیسی و جنایی را داشتیم اما بعد از انقلاب نداشتیم. یک آقای محقق هست که خودش بازپرس آگاهی بود. کتاب‌هایش ارزش ادبی نداشت. پرونده‌ها را بازپرسی می‌کرد و منتشر می‌کرد که خیلی هم طرفدار داشت.

**امسال هم کاری را علیرضا محمودی منتشر کرد.**

دوست خودم است که قرار است یک کارآگاه دنباله‌دار باشد.

**برگردیم به سراغ «شب ممکن»، ابهام‌های ناشی از تناقض که مخاطب ایرانی برای خواندن آن‌ها تربیت نشده و دوست دارد یک داستان متقن، با پایان بسته بخواند و دوست ندارد خودش کنشگر باشد و تجزیه و تحلیل کند و یا برگردد و چند باره بخواند، این مسائل باعث پس زده شدن آن توسط مخاطب نمی‌شود؟**

دو نکته در فرمایش شما هست. اول این که در همه جای دنیا این جور کتاب‌ها را دوست دارند. شما اگر فکر می‌کنید که در پاریس یا نیویورک فکر کردید که دوست دارند آثار فرمی و آن‌چنانی بخوانند، سخت در اشتباهید. برای این که من یقین و آمار دارم که قفسه کتاب‌های ادبی، قفسه‌های بسیار لاغری و با تیراژهای محدودی هستند. همه جای دنیا، همین الان، قبل و آینده هم داستان خطی با پایان بسته دوست دارند. هرجایی که فکر می‌کنید ته روشنفکری دنیاست بروید و تیراژهای آن‌ها را بخوانید. کتاب‌های تجربی مگر این که کلاسیک شده باشند مثل «خانم دالوی» و «اولیس» که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند، ضرب المثل شده‌اند یا هرکسی دوست دارد یک نسخه از آن در خانه‌اش داشته باشد اما باید ببینیم چند نفر آن را خوانده‌اند و چند نفر فهمیده‌اند. می‌خواهم بگویم که چقدر همه چیز بی‌حساب و کتاب است و به قول لوییس بونوئل، تصادف یگانه رهبر جهان است. من علاقه‌ام در گذشته کارهای فرم و تجربی بود اما به قصد، رمان اولم، «پاگرد» را سعی کردم خطی و با یک داستان کاملا مشخص، پایان بسته، قهرمان واحد، مساله روز و همه چیزی که فکر می‌کردم آن را یک رمان پرمخاطب و جذاب کند، انجام دادم و هنوز می‌توانید چاپ دوم آن را بعد از ۱۱ سال در کتابفروشی‌ها پیدا کنید. بعد که دیدم هیچ کسی میل و علاقه‌ای به این داستان ندارد، با خودم گفتم پس چرا کاری را که دوست دارم انجام ندهم؟ بنابراین بدون توجه به مخاطب و بدون توجه به ناشر و جذب مخاطب، رمان «شب ممکن» را شروع کردم. و شب ممکن پرمخاطب‌ترین کتاب من بوده که چاپ ششم است. گویا دلایل دیگری به غیر از شیوه روایت باعث جذب مخاطب می‌شود.

**من فکر می‌کنم از طریق نشر چشمه منتشر شدن آن و تبلیغاتی که پیرامون آن شکل گرفت بی‌تاثیر نیست؟**

حتما نشر آن از طریق چشمه تاثیر دارد اما شما یادتان نمی‌آید در مورد «پاگرد» خیلی تبلیغ شد و هنوز خیلی‌ها آن را بهترین اثر من می‌دانند.

**اما این طور نبوده که مثل «شب ممکن» دکتر نجومیان و دکتر پاینده که روایت شناسی کار می‌کنند بیایند و در مورد کتاب شما بنویسند و حرف بزنند.**

درست است اما یک بخش از اقبال به «شب ممکن» این است که در دانشگاه به عنوان نمونه رمان پست مدرن تدریس می‌شود. خب استادها دوست دارند، وقتی پست مدرن درس می‌دهند یک رمان نمونه ایرانی باشد. آن گونه که خبر دارم کتاب من و کتاب براهنی است اما این مگر چقدر تاثیر دارد؟

**به نظر محمد حسن شهسواری منتقد، «شب ممکن» یک اثر پست مدرن است یا به خاطر این که یکی، دو مولفه پست مدرن‌ها را دارد، به خاطر فقر ادبیات ما به آن پست مدرن اطلاق می‌شود؟**

یکی از دلایلی که نقد و ریویو نوشتن را کنار گذاشتم به‌خاطر ما در ادبیات دو نوع مطالعه داریم: مطالعات پسا نگارشی و مطالعات پیشا نگارشی. مطالعات پسانگارشی همان کاری است که دکتر پاینده، دکتر نجومیان، باختین و ویتگنشتاین انجام می‌دهند. یک رمانی نوشته می‌شود و منتقدین براساس نظریه‌ها دست به تفسیر یا تاویل آن می‌زنند. مطالعات پیشا نگارشی، همان کاری است که من انجام می‌دهم و بی‌هیچ تعارفی در آن متخصصم. متخصص درجه یکی هم در ایران هستم. در مورد تکنیک‌های داستان نویسی که پلات، شخصیت پردازی چیست و شرح صحنه چگونه بنویسیم، چگونه صحنه را جذاب کنیم و رفتار با زبان چگونه باید باشد و شخصیت پردازی چه مراحلی را طی می‌کند و همه آن چیزهایی را که نویسنده باید یاد بگیرد که داستانش را بنویسد، تکنیک‌های داستان نویسی هستند. در آن مورد من خودم را صاحب نظر می‌دانم، شاید دیگران ندانند اما خودم، خودم را صاحب نظر می‌دانم اما درباره آن مورد دیگر خودم را صاحب نظر نمی‌دانم و ترجیح می‌دهم وارد این وادی نشوم.

**فرآیند نوشتن شما در مورد این رمان چگونه بوده است؟ مهندسی شده بود یا به صورت غریزی نوشتید؟**

ما یک فرآیندی به نام «انباشت» در خلق ادبی داریم. الان خوب یادم نیست اما قدمای ما مثلا می‌گفتند اگر هزار بیت شعر حفظ باشی، حق داری شروع به شعر گفتن کنی. این همان فرآیند انباشت است. شاید بهترین روش باشد. شما وقتی بهترین رمان‌های دنیا را می‌خوانی، همه نقاط قوت آن را جذب می‌کنید. وقتی که اثری خوب است، یا نویسنده آگاهانه همه چیز را مهندسی کرده است یا ناآگاهانه براساس فرآیند انباشت نوشته است. هیچ راه میانبری در فرآیند خلق هنری وجود ندارد. یک جمله معروفی از بیشاپ است که می‌گوید: «۱۰ سال طول می‌کشد تا یک شبه موفق شوی» تناقضی در این جمله هست. هیچ راه میانبری وجود ندارد. بله ممکن است کسی مدرسه یا کلاس نرفته باشد، هیچ اشکالی ندارد اما آثار بزرگ را خوانده است. مگر می‌شود داستایفسکی، تولستوی، ویکتور هوگو و... را نخوانی؟ در هر زمینه‌ای. اصلا می‌خواهی پلیسی نویس شوی، مگر می‌شود ۱۰ تا نویسنده پلیسی دنیا را نجویده باشی و یک اثر پلیسی خوب بنویسی؟ اصلا غیر ممکن است. اصلا لزومی ندارد که نویسنده بتواند آن‌ها را تحلیل کند اما این‌ها را با فرآیند انباشت، درونی کرده است.

### zoom

**این است که عقلم زیاد شد و متوجه شدم که اگر می‌خواهم منتقد باشم باید خیلی جدی به سراغ نقد ادبی و خواندن نظریه‌ها بروم و نظریه‌ها را بهتر است که به زبان اصلی خواند، بنابراین چون این توانایی‌ها را نداشتم و دوست داشتم که نویسنده باشم شاید از سال‌های ۸۵،۸۶ دیگر من هیچ ریویو یا نقدی ننوشتم و عملا این کار را کنار گذاشتم اما در مورد تکنیک‌های داستان نویسی کاملا خودم را صاحب نظر می‌دانم.**